راه حل چهارم: ترتب

چنانکه در صفحه ۱۴۶ گفتیم، برای جواب به این سوال که: «**چرا اعمال عبادی که در ضدیت با اهم واقع شده اند، صحیح می باشند؟**» پنج راه حل ارائه شده بود:

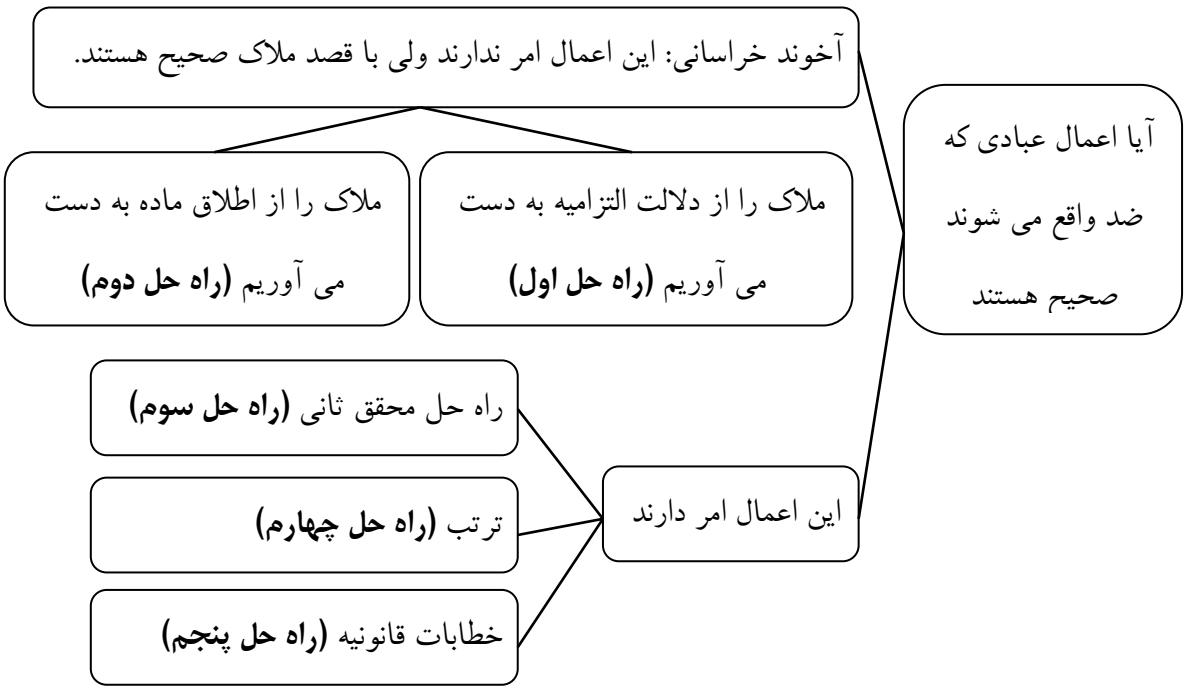

درباره این راه حل گفته شده است:

«و مسألة الترتب ليست من مسائل الأصول العريفة فی القدم، بل لم يرد لها فی كتب القدماء ذكر و لا أثر، و المعروف ان أول من انتبه للترتب هو المرحوم صاحب كشف الغطاء، و لكن جاء فی أجود التقريرات نسبة الالتزام به إلى المحقق الكركی الّذی هو أسبق من كاشف الغطاء زمانا.

و على أی تقدير، فمهمة الترتب هو تصحيح الأمر بالضدين المتزاحمين بنحو يكون كلا الأمرين فی زمان واحد من دون ترتب محذور عليه. و قد اختلف الاعلام فيه نفيا و إثباتا و كثر النقض و الإبرام فيه، و الّذی أسس أركانه هو السيد المجدد الشيرازی (قدس سره). و الّذی نقح البحث فيه و رتبه من المتأخرين هو المحقق النائينی (قدس سره).»[1]

اما باید توجه داشت که مرحوم خویی بر خلاف آنچه در اجود التقریرات نوشته اند و ممکن است کلام مرحوم نائینی

۱. روحانی، محمد، منتقی الأصول، ج۲، ص۳۸۹. [ن ک: اجود التقریرات، ج۲، ص۵۵.]

@seyedhasankhomeinii

باشد، در محاضرات اسمی از محقق ثانی نمی برد.[1]

این راه حل را **مرحوم آخوند** چنین تقریر می کنند:

«ثم إنه تصدی جماعة من الأفاضل لتصحیح الأمر بالضد بنحو الترتب علی العصیان و عدم إطاعة الأمر بالشیء بنحو الشرط المتأخر أو البناء علی معصیته بنحو الشرط المتقدم أو المقارن بدعوی أنه لا مانع عقلا عن تعلق الأمر بالضدین کذلک أی بأن یکون الأمر بالأهم مطلقا و الأمر بغیره معلقا علی عصیان ذاک الأمر أو البناء و العزم علیه بل هو واقع کثیرا عرفا.»[2]

توضیح:

۱. بزرگانی (سید محمد اصفهانی = مرحوم فشارکی)

«منهم: المحقّق الثانی، و کاشف الغطاء، و سید الأساطین المیرزا الکبیر الشیرازی، و تلمیذاه: المحققان السید محمّد الأصفهانیّ، و المیرزا النائینی، و غیرهم.

خلافا لجماعة آخرین، کشیخنا الأعظم، و جمع ممّن تأخّر عنه.»[3] [بنابر پاورقی محقق کتاب «**تعلیقة القوچانی علی کفایه الاصول**»، مرحوم نائینی فرموده است که: «**کل ما عندی فهو من السید الفشارکی**». مرحوم فشارکی این بحث را اگرچه به تفصیل در درس خود مطرح می کرده است ولی از ایشان نوشته مفصّلی در دست نیست و تنها در «**الرسائل اللفشارکیه ص۱۸۴**» به طور مختصر به این بحث اشاره دارد.[4]

۲. برای تصحیح امر به ضد، «**ترتب بر عصیان**» را مطرح کرده اند.

۳. تقریر این مبنا آن است که: شارع صلوة (در تزاحم با ازاله) را واجب کرده است به شرط اینکه شما ازاله را عصیان کنی (و امر به شیء اهم را اطاعت نکنی)

۴. این شرط به دو گونه قابل تصویر است:

---

۱. محاضرات، ج۳، ص۱۰۲.

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص۱۳۴.

۳. جزایری، محمدجعفر، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، ج۲، ص۴۶۸

۴. ن ک: التعلیقة القوچانی، ج۱، ص۳۲۴.

@seyedhasankhomeinii

الف) به نحو شرط متأخر: یعنی اگر بعداً ازاله را عصیان کردی، از الآن امر به صلوة داری.

ب) به نحو شرط متقدّم یا مقارن: اگر بنا داری که ازاله را عصیان کنی، از الآن امر به صلوة داری.

۵. مدعای این بزرگان آن است که چنین نحوی از امر به ضدین (یعنی به نحوی که در طول هم و مشروط به هم باشند) محال نیست.

۶. طولی بودن یعنی امر به اهم مطلق باشد و امر به مهم مشروط [معلّق به معنای مشروط است] است بر عصیان امر به اهم یا بناء بر عصیان اهم.

۷. این بزرگان این نحوه از امر ترتّبی را دارای کثرت وقوع می دانند.

ما می گوئیم:

۱. عبارتی که از محقق ثانی مطرح شده است و برخی را به این بحث کشانده است که ایشان را هم از قائلین به ترتب بر شمارند (هرچند به نوعی ناپخته اشاره به ترتب دارد) چنین است:

«فإن قیل وجوب القضاء علی الفور ینافی وجوب الصلاة فی الوقت الموسّع، فإنّه حین وجوب الصلاة إذا تحقّق وجوب القضاء علی الفور یلزم تکلیف ما لا یطاق [و هو باطل]، و إن لم یبق خرج الواجب عمّا ثبت له من صفة الوجوب الفوری.

قلنا: لا نسلّم لزوم تکلیف ما لا یطاق، إذ لا یمتنع أن یقول الشارع:

أوجبت علیک کلّا من الأمرین، لکن أحدهما موسّع و الآخر مضیّق، فإن قدّمت المضیّق فقد امتثلت و سلمت من الإثم، و إن قدّمت الموسّع فقد امتثلت و أثمت بالمخالفة فی التقدیم.»[1]

۲. مرحوم کاشف الغطاء ترتب را چنین فرمود است:

«و أیّ مانع من أن یقول الأمر المطاع لمأموره: إذا عزمت علی معصیتی فی ترک کذا فافعل کذا؟ کما هو أقوی الوجوه فی حکم جاهل الجهر و الإخفات، و القصر و الإتمام، فاستفادته من مقتضی الخطاب، لا من دخوله تحت الخطاب، فالقول بالاقتضاء و عدم الفساد أقرب إلی الصواب و السداد. و من تتبّع الآثار و أمعن النظر فی السیرة المستمرّة من زمن النبیّ المختار صلّی اللّه علیه و آله و

۱. جامع المقاصد، ج۵، ص۱۳.

@seyedhasankhomeinii

سلم و الأئمّة الأطهار عليهم السلام، بل من زمن آدم عليه السلام إلى هذه الأيّام، علم أنّ القول بالفساد ظاهر الفساد.

كيف لا، و لو بنى على ذلک لفسدت عبادات أكثر العباد؛ لعدم خلوّهم عن حقّ غريم مطالب، من نفقةٍ أو دينٍ أو حقّ جناية أو عبادة تحمّل أو واجبة لبعض الأسباب الأُخر، إلى غير ذلک، و لزم الإتمام على أكثر المسافرين؛ لعدم خلوّهم عن بعض ما تقدّم أو وجوب التعلّم و نحو ذلک، مع الخلو عن التعرّض لمثل ذلک فى الكتاب و كلام النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلم و الأئمّة عليهم السلام و أكثر الأصحاب، مع أنّه ممّا تتوفّر الدواعى على نقله؛ فيلزم حصول التواتر فى مثله، و خلوّ المواعظ و الخطب أبين شاهد على ثبوت هذا المطلب.»[1]

۱ كاشف‌الغطاء، جعفر بن خضر، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (طبع جديد)، ج۱، ص۱۷۱.

@seyedhasankhomeinii